درس پانصد و سی و نهم

بیان مطلبی دقیق به‌دنبالهٔ بحث جعل

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

تنبيهٌ عرشيٌ:
إنَّ صاحبَ الإشراق و متابِعيه حيثُ ذَهَبوا علىٰ وفقِ الأقدَمين مِنَ الفلاسفةِ الأساطين كاغاثاذيمون و أنباذقلس و فيثاغورس و سقراط و أفلاطون إلى أنَّ الواجبَ تعالى و العقولَ و النفوسَ ذواتٌ نوريةٌ لَيسَت نوريتُها و وجودُها زائدةً على ذاتِها فَيمكنُ حملُ ما نَقَلناه عنه فى اعتباريةِ الوجودِ و تنزيلِ ما ذَكَره فى هذا الباب علىٰ أنَّ مرادَه اعتباريةُ الوجودِ العام البديهى التصور لا الوجوداتُ الخاصةِ الَّتى بِعينِها.[1]

ایشان در اینجا مطلب دقیقی به‌دنبالهٔ بحث جعل مطرح می‌کنند. اگر درنظر رفقا باشد در مباحث جعل عرض شد که مسئله به تقدم و تأخر تعین خارج نسبت به ماهیت و وجود یا انتساب ماهیت به وجود است که مسئلهٔ انتساب بحثش گذشت که آن یک مسئلهٔ اعتباری است و صرف یک توهم و تعمّل عقلی است و با تعین خارج تفاوت دارد و صحبت روی ماهیت و وجود رفت که نظر مرحوم آخوند و قائلین به اصالت وجود بر تعلق جعل به وجود است و این نکته که افاضه از ناحیهٔ مفیض چیست؟!

ما عدم‌هاییم هستی‌ها نما *** تو وجود مطلق و هستی ما[2]

---

[1] . الحكمة المتعالية، ج ۱، ص ۴۱۱.

[2] . مثنوی معنوی (میرخانی)، دفتر اول، ص ۱۷:
ما عدم‌هاییم و هستی‌های ما *** تو وجود مطلقی فانی‌نما

این تقدم عدم بر وجود امکانیه به وسیله و واسطهٔ چه افاضه‌ای و حادثه‌ای مرتفع می‌شود و به‌جای آن عدم وجود حاکم می‌شود؟! آن واقعیت و پدیده و حادثه چه چیزی می‌تواند باشد؟! شکی نیست از آن جایی که این وجودات، وجودات امکانیه هستند، هر حادثه‌ای که بخواهد تحقق پیدا کند باید مستند به جاعل و مبدأ اول باشد و آن مبدأ اعلیٰ علت و واسطهٔ برای تحقق این حادثه و پدیده و واسطه در تعین اشیاء است و در این شکی نیست. چه قائل بر اصالت ماهیت و چه قائل بر اصالت وجود [قائل هستند که] بالآخره امکان و لازمهٔ ذاتی آن فقر است و فقر احتیاج به غیر است و ممکن متدلّی به غیر است، در این شکی نیست!

حقیقت ماهیت؛ حقیقت حدودیه

حالا صحبت در این است که قائلین به اصالت وجود و قائلین به اصالت ماهیت هردو قائل به تحقق وجود در مفیض هستند! در مبدأ اعلیٰ قائل به اصالت وجود هستند. صرف‌نظر از کیفیت وجود ممکنات نسبت به خود آن مبدأ اعلیٰ و وجود باری تعالی کسی نیامده قائل به اصالت ماهیت باشد چون

حقیقت ماهیت حقیقت حدودیه است و اصلاً ماهیت یعنی حد و قول به حد در ذات باری تعالی مساوق با فقر و احتیاج به علت دیگر و اثبات واجب الوجود از وجود عین خارجی است. خب این قضیه مشخص است لذا در قضیهٔ مبدأ اعلیٰ و وجودِ در مبدأ اعلیٰ شکی نیست که آن حقیقت وجود باری تعالی همان حقیقت وجود است و هیچ حدی را برنمی‌دارد و هیچ تعینی را برنمی‌دارد و تعین او عین همان حقیقت وجودیهٔ وجود اوست.

لازمهٔ افاضه، تقدم عدم

حالا صحبت در این است که آن وجود باری و وجود مبدأ اعلیٰ در مقام افاضه چه چیزی را افاضه می‌کند و لازمهٔ افاضه، تقدم عدم است؛ تقدم عدم به تقدم طبعی نه به تقدم زمانی و تقدم طبعی مقتضی ترتب امری است بر عدم همان امر که در برهه‌ای از برهه‌ها و آنی از آنات ـ نه آن زمانی بلکه آن دهری ـ در آنِ دهری نه در برهه زمانی، در مقام علیت و مقام افاضه باید مسبوق به عدم باشد والاّ لازمهٔ عدمِ سبقِ به عدم قدم ذاتی است و هو مساوقٌ لِواجبِ الوجود. پس نفس این افاضه از ناحیهٔ مفیض، مثبت

عدمیت سابق بر آن حیثیت افاضه است؛ یعنی آن حیثیت افاضه مسبوق می‌شود و قبل از آن حیثیت افاضه آن جنبهٔ عدم، سابق می‌شود.

حالا طبق فرمایش مرحوم آخوند و قائلین به اصالت وجود و حکماء مشائین آن حیثیت افاضه همان وجود است؛ چرا وجود است؟ چون ذات باری اصل الوجود است و ماهیت در ذات باری وجود ندارد و آن چیزی که وجود ندارد نمی‌تواند محطّ افاضه از ناحیهٔ مفیض باشد. وقتی که در ذات باری حدی وجود ندارد چگونه ممکن است آن مفیض از ناحیهٔ باری تعالی حد باشد؟! وقتی که اصل وجود در ذات باری تعالی یک اصل قابل انبساط و بِلاحد و بِلاتعین است چگونه ممکن است افاضه از ناحیهٔ باری افاضهٔ حدی باشد و حد و حدود را افاضه کند؟!

این مسئله دو اشکال پیدا می‌کند؛ اشکال اول اینکه در ذات باری حد نیست! الآن این آب که در دست من هست؛ این مایعی داخل شیشه هست قابل سیلان است. از نظر ثقل و از نظر قساوت و قاسی بودن و سفت بودن حدی ندارد و به هر شکلی

درمی‌آید و آن شکل در این مایع وجود ندارد؛ فرض کنید اگر در داخل لیوان بریزد شکل او کروی خواهد شد یا مستطیل خواهد شد درحالی‌که الآن این به یک شکل دیگر است. اگر همین مایع را شما در یک ظرف مکعب بریزید شکل او مکعب خواهد شد درحالی‌که الآن شکل این مایع استوانه است. اگر همین را شما در یک مثلث ذوات الأضلاع در یک هرم قرار بدهید شکل خارجی او هرمی خواهد شد درحالی‌که شکلش در این ظرف، استوانه است والآن هم که شکل و حجم تعلیمی او استوانه است باز به‌خاطر شیشه است اما خود آن مایع و میعان این ماء دارای حد و داری شکل نیست. در هر ظرفی که قرار بگیرد به‌خاطر حدود خارجی همان ظرف این مایع هم دارای حجم خاص خود خواهد شد پس خودش دارای حد نیست. آیا این مایع که دارای حد نیست می‌تواند در مقام افاضه به آنات متفاوته از خودش حد ایجاد کند؟! نمی‌تواند. وقتی که در این مایع حدی وجود ندارد، نه هرمی شکل بودن در این مایع هست، نه کروی بودن و مکعب بودن، چگونه ممکن

است این مایع موجب ایجاد کرویت یا هرمیت کند؟!

ایجاد یعنی با خود همراه داشته باشد.

تلمیذ: حیثیت امکانی چطور از حیثیت وجوبی ترشح می‌شود؟

استاد: ببینید حیثیت امکانی اصلاً از حیثیت وجوبی ترشح پیدا نمی‌کند حیثیت امکانی عبارت از همان حیثی است که ذات همهٔ ممکنات با خودشان دارد و آن اصلاً ارتباطی به واجب ندارد. هر ماهیتی را که تصور کنید چه جعل به او تعلق بگیرد و چه تعلق نگیرد، حیثیت امکانی را دارد. اصلاً فرض کنید فرزندی که به دنیا نیامده است، اصلاً پدر و مادری باهم ازدواج نکردند و شما می‌دانید که این فرد با این فرد می‌خواهد ازدواج کند بعد از یک ماه می‌خواهند ازدواج کنند و تازه خطبهٔ عقد را بخوانند و بعد از یک ماه دیگر می‌خواهند ازدواج کنند و بعد از نُه ماه خدا بخواهد یک فرزند پسری به اینها عنایت خواهد کرد یا دختر؛ ﴿يَهَبُ لِمَن يَشَآءُ إِنَٰثٗا وَيَهَبُ لِمَن يَشَآءُ ٱلذُّكُورَ﴾ ![1] یکی می‌گفت که اناث مقدم هستند چون آیه در اینجا اناث را جلوتر آورده است!

---

[1] . سوره شوریٰ (۴۲) آیه ۴۹.

ترجمه: «[خدا] به هرکه خواهد فرزندان اناث (دختر) و به هرکه خواهد فرزندان ذکور (پسر) عطا می‌کند.»

جدی می‌گویم! در کتابهایشان نوشته‌اند! اینها از فضلاء ما! ماشاءالله اینها مثل اینکه خودشان جایشان عوض شد. انگار جبرئیل دستکاری کرده و طرف دختر بوده یک‌دفعه پسر شده!! آدم در حرفهای اینها شک می‌کند!

عدم شرطیت وجود در مسئلهٔ امکان

هنوز این پسر وجود خارجی پیدا نکرده آیا شما به این فرزندی که هنوز پدر و مادرش ازدواج نکرده‌اند می‌توانید بگویید: ممکنُ الوجود یا نه؟! این امکان به کجا تعلق دارد درحالی‌که هنوز افاضه‌ای نیست و هنوز تکوّن نیافته است.

تلمیذ: چیزی نیست تا اشاره شود!

استاد: احسنت! ولی شما می‌گویید: اگر این حسن آقا با فاطمه خانم باهم ازدواج کردند ممکن است که بعد از ده ماه دیگر یا نُه ماه دیگر خدا به آنها پسری عنایت کند. این «ممکن است» که شما دارید می‌گویید به کدام یک از این سه نفر خورده است؟ به حسن آقا خورده که او فعلاً هست! به نام فاطمه خانم خورده که این فعلاً هست! باید به پسری که بعداً می‌آید بخورد، پسر که هنوز وجود ندارد پس در

مسئلهٔ امکان وجود شرط نیست و فقط امکان به ماهیت می‌خورد حالا چه ماهیت ممکنه باشد یا نباشد.

تلمیذ: می‌توانیم جعلی را به خدا نسبت دهیم بعد بگوییم که مجعولش امکان نیست؟!

استاد: اگر مجعول امکانی نباشد که دیگر جعل در اینجا معنا ندارد جعل همیشه به امری تعلق می‌گیرد که مسبوق به عدم باشد. چون این ممکن است جعل به آن تعلق گرفته است. اگر این مثل ذات باری واجب الوجود بود و قدم ذاتی داشت این جعل به چه می‌خورد؟! ما که چندتا واجب الوجود نداریم! واجب الوجود آن ذاتی است...

تلمیذ: اضافهٔ اشراقیه است.

استاد: هرچه هست اضافهٔ اشراقیه است اصلاً اضافهٔ حقیقه که اینجا معنا ندارد اضافهٔ حقیقه یعنی تساوق ممکن با واجب الوجود از حیثیت وجودیه. درحالی‌که اضافهٔ اشراقیه فقط از یک طرف است.

تلمیذ: در اضافهٔ اشراقیه چطور می‌گوییم که حیثیت امکانی می‌شود؟!

استاد: حیثیت امکانی نمی‌شود؛ حیثیت وجوب از ناحیهٔ فاعل است حالا چطور به این می‌خورد جای صحبت دارد که اینکه از ناحیهٔ جاعل تعلق گرفته چیست؟ تمام صحبت و بحث راجع به همین است. بنابراین این مثالی که من راجع به آب زدم مثال خوبی

می‌تواند باشد که خود ذات مایع و آن میعانی که در این آب هست در آن میعان حدی وجود ندارد و اگر در آن حد وجود داشته باشد اشکالات عدیده‌ای لازم می‌آید؛ اول اینکه خود حدیت اقتضاء اختلاف می‌کند؛ مکعب بودن با کره بوده دو حد متفاوت است و محال است یک چیز در عین اینکه مکعب باشد در همان حال کروی باشد، خب این جمع بین ضدین است. بنابراین اگر خود نفس ماهیت ماء دارای حد باشد باید سؤال کرد که آیا خود مائیت می‌تواند با بیش از یک حد مصاحبت داشته باشد؟ آیا این ماهیت می‌تواند با بیش از یک حد همراه باشد؟ آیا یک امر واحد و یک شیء واحد می‌تواند بین ماهیات مختلف و بین حدود مختلف جمع کند؟ اغلب ممتنع است. این اشکال اول بود.

اشکال دوم اینکه اگر این حدیت در خود ماء باشد چطور ممکن است که این ماء در یک جا تبدیل به کره شود و در یک جای دیگر تبدیل به مکعب شود و در جای دیگر تبدیل به استوانه شود؟! الآن در اینجا تبدیل به استوانه شده و در یک جای دیگر

تبدیل به هرم می‌شود! چطور ممکن است در خارج اَشکال مختلفی را از خودش به‌وجود بیاورد درحالی‌که آن اَشکال مختلف به‌واسطهٔ حدود هستند؟!

اشکال سوم اینکه اگر این حدیت همراه خودش باشد، بنابراین ظرف خارج نمی‌تواند تأثیری در آن حدیت داشته باشد و خود او باید ایجاد کند درحالی‌که آن شیء خارجی است که موجب برای تعین حدیت و ماهیت خارجی برای این شکل حجم تعلیمی برای ما شد. بنابراین ذات باری را وقتی که ما تصور کنیم که این ذات باری عبارت از آن وجود بحت و بسیط است آیا می‌توان در آن وجود بحت و بسیط ماهیتی را تصور کرد؟! حدی را تصور کرد؟! آیا می‌توان میزی در همان وجود تصور کرد که میزی وجود دارد، اختلافی وجود دارد، شدت و ضعف در آن حقیقت نوریه وجود دارد، قوت و ضعف در آنجا وجود دارد؟! می‌شود؟! رتبهٔ مختلف و رتبه‌های مختلف شما در وجود باری می‌تواند تصور کنید، تمام اینها همه خلاف فرض است و همهٔ اینها مخالف با جنبهٔ بساطت و جنبهٔ لا حدیت و لا

رسمیت و جنبهٔ لا انتهائیت اوست. این مسئله از این نقطه‌نظر مفروغٌ عنه است. بنابراین فاقد شیء نمی‌تواند معطی باشد. این مسئلهٔ اول.

پس حالا که در این اضافهٔ اشراقیه و این افاضه از ناحیهٔ مفیض حد نمی‌تواند افاضه شود بنابراین در این وجود خارجی چه چیزی تحقق پیدا کرده؟! در بحث‌های گذشته اگر درنظر رفقا باشد عرض کردم که آنچه که در حقیقت ذات باری هست ...

شکی در این مسئله نیست، وقتی که ما نفی ماهیت از ذات باری کردیم که ماهیت افاضه نمی‌شود چون ماهیت در ذات باری نیست که افاضه بشود، خدا ماهیت و حد را قرار نداده است. علاوه بر او اشکال دیگر این است که ماهیت عبارت از حدود خودش است پس تا شیئی نباشد حدود چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟ وقتی که کاغذ نباشد شما نمی‌توانید مستطیلی در اینجا ترسیم کنید، اول باید کاغذ وجود داشته باشد تا مستطیل بودن تحقق پیدا کند و تا کاغذی نباشد مستطیل در اینجا معنا ندارد. پس در مرحلهٔ اول کاغذ باید باشد، ماده باید

باشد و به‌دنبال این ماده عوارض خارجی باید مترتب باشد. این ماهیتی که از ناحیهٔ پروردگار افاضه می‌شود، می‌خواهد به چه چیز تعلق بگیرد تااینکه تعین خارجی تحقق پیدا بکند؟ آن چیزی که ماهیت به آن تعلق می‌گیرد چیست؟ وجود که اختصاص به ذات باری دارد و به خارج از آن ذات تراوش نمی‌کند. برفرض تسلیم به افاضهٔ ماهیت معنایش این است که وجود اختصاص به ذات باری دارد و به‌اندازهٔ ذرهٔ‌مثقالی از ذات باری به غیر از باری تراوش و ترشح و سرایت نمی‌کند. اگر ما تسلیم این مسئله بشویم ماهیت که عبارت از یک حدود برای شیء است، این حد به چه چیزی تعلق گرفته است؟ آیا ممکن است که حد به امر عدمی تعلق بگیرد و آن امر عدمی دارای حد بشود؟! عدم که حد ندارد.

معنای شعر «ما عدم‌هاییم هستی‌ها نما»

لذا وقتی که مولانا می‌گوید:

ما عدم‌هاییم هستی‌ها نما *** تو وجود مطلق و هستی ما

می‌گوید که تو وجود مطلق و تو هستی ما هستی، بودِ ما تو هستی نه‌اینکه اصلاً بودی در کار نیست و هرچه بود و هست مال توست. قضیه این است که فقط بود اختصاص به تو دارد پس ما چه هستیم؟!

اگر بود تو نباشد ما یتیم می‌شویم! وجود عدم که دیگر معنا ندارد پس یک وجودی باید باشد! پس در واقع وجود ماهیت وجود تنزیلی وجود [است]. اسمش را بخواهیم هرمی بگذاریم نه‌اینکه بنا بر رأی بعضی‌ها اگر درنظر رفقا باشد در توضیح کلام قائلین به اصالت ماهیت همان‌طوری‌که مرحوم آخوند در همین‌جا اعتراف کرد به اینکه خود صاحب اشراق قائل شده بر اینکه حقایق نوریهٔ وجود اینها، همین مرتبهٔ خود اینهاست اما نسبت به سایر مسائل نوریه از امکانیه و مادیه، آنجا قائل به اصالت ماهیت شده و در آنجا اشکال برای صاحب اشراق پیش آمده است.

حقایق وجودیهٔ خارجیه عبارت از تجلی و افاضهٔ حقیقت وجود بر این قوالب امکانیه

لذا ایشان می‌گوید که ما باید کلام صاحب اشراق را بر همان چه که مورد نظر خود ماست حمل کنیم؛ آن حقایق وجودیهٔ خارجیه عبارت از تجلی حقیقت وجود و افاضهٔ حقیقت وجود بر این قوالب امکانیه است. خب البته مقصود از این قوالب امکانیه عبارت از هیولا و صورت نیست بلکه عبارت از همان مرتبهٔ فقریه نسبت به حقایق نوریه در همان مرتبه‌ای است

که مسئله در آنجا تحقق پیدا می‌کند.

بناءً علیٰ هذا مسئله در باب افاضه مشخص می‌شود که باید افاضهٔ وجود باشد؛ این مسئله باید افاضهٔ وجود باشد اما اگر درنظر رفقا باشد در سال گذشته در بحث این‌طور عرض شد که اثر افاضه، نفس وجود باشد بدون هیچ‌گونه دخل‌وتصرفی در مسئلهٔ وجود. خب این وجود که بوده است! این وجود مانند این وجودی که بوده پس به‌نحو بحت و بسیط و به‌نحو لا حدی و لا رسمی و سعی مانند این ماء که در دست من هست اگر وجود مانند این بود پس چه مسئله‌ای در خارج تحقق پیدا کرد؟! ماهیت که از ناحیهٔ جاعل افاضه نشده است چون فاقد شیء معطی نیست. اگر ماهیت از ناحیهٔ جاعل افاضه بشود معنایش این است که ذات جاعل مانند یک کیسه‌ای می‌ماند که در آن کیسه ترکیب شده است از ده‌ها میلیون‌ها میلیاردها ماهیات مختلف که اینها همه باهم به‌واسطهٔ اختلاف رتبه و اختلاف کیفیت اختلاف ذاتی در خود ماهیت به‌عنوان جمع بین متفاوت و مختلفات در کنار هم قرار گرفته‌اند مثل کیسه‌ای که شما در آن نخود بریزید، لوبیا بریزید، عدس هم

بریزید و گندم هم بریزید و این کیسه را به دست می‌گیرید. خب الآن این کیسه کیسه‌ای است که دارای دو کیلو وزن است، این کیسه است ولیکن ده هزارتا چیز در این کیسه هست و از هرکدام یک دانه ریخته شده است. در اینجا جمع بین مختلفات و متعارضات، این کیسه شده است گرچه یک کیسهٔ واحد است ولی درون آن مختلف هست؛ مختلف از ماهیات مختلفه و اجناس مختلفه است. خب حالا ذات باری هم همین است؛ ذات باری نفس تعین و حیثیت ذاتش عبارت از جمع بین ماهیات است یعنی آن حیثیت خارجی ذات باری، آن حیثیت و تعینش یعنی جمع بین مختلفات و تقارن بین متضادات است. خب اینکه مشخص است که باطل است! خب در ذات باری که ماهیت راه ندارد، آن در مقام اضافه و افاضه چه عملی انجام می‌دهد؟ چه کار می‌کند؟ حالا به هر کیفیت هر کاری که می‌خواهد بکند و هر نوع که می‌خواهد باشد! آن کاری که می‌خواهد بکند هر نوع که می‌خواهد باشد، آن کاری که می‌خواهد بکند چیست؟ ماهیت که نمی‌تواند

افاضه کند! تازه به چه چیزی افاضه بکند؟ به امر عدمی که نمی‌تواند افاضه کند، باید یک امر وجودی باشد که این ماهیت را بیاورد و بچسباند به آن وجودی که آن امر وجودی می‌شود درقبال خودش، آن‌هم قدم ذاتی می‌شود. بنابراین به امر عدمی که نمی‌شود تعلق بگیرد، وجود هم که خودش وجود داشته و وجود را که نمی‌تواند ایجاد کند پس جاعل در اینجا چه کاری انجام می‌دهد؟

آنچه را که قبلاً خدمت رفقا عرض شد صحبت و بحث به اینجا رسید. اینکه خدمتتان عرض می‌کنم به‌خاطر مطالب از اینجا به بعد است که مرحوم آخوند کلام صاحب اشراق را نقل می‌کند و بعداً بعضی را تأیید می‌کند و بعضی را رد می‌کند و در مقام اشکال بین این دو قضیه مسائلی را می‌آورد، دیگران هم در اینجا از این به بعد مطالبی را ذکر کرده‌اند و آن مطالب را نسبت به کلام صاحب اشراق در اینها جمع کردیم و حالا در جایش می‌آید و نتیجه‌اش در اینجا می‌آید که افرادی مثل صاحب اشراق که اینها قائلین به اصالت ماهیت هستند، نه قائل به اصالت ماهیت به‌عنوان اینکه وجودی در

خارج نیست، نه. درد اینها این است، اینها می‌گویند که خود وجود باری و وجودی که اختصاص به ذات باری دارد، آن وجود هم که در آنجا لا انتهائیت دارد و اطلاق در آنجا حکومت دارد و حاکم است و متصل به اطلاق و امثال‌ذلک است و خود آن وجود قابلیت برای حد ندارد در خود نفس ذات.

تعریف مقام تنزل

بنابراین آنچه که الآن آن ذات باری در خارج تعین می‌دهد عبارت از مقام تنزل است. تنزل یعنی چه؟ تنزل یعنی ذات حالتی به خود بگیرد و تغییری در خود ایجاد کند یعنی خود آن ذات که خود آن وجود است تغییری در خود ایجاد کند که همان حیثیت وجودیه بدون اینکه دست بخورد بدون اینکه انقطاعی پیدا شود...

همان‌طوری‌که این عوام و اینها قائل هستند بر اینکه وجودات ما همه وجودات استقلالی است و هر یکی برای خودش حسابی دارد. ما در یک درسی شرکت می‌کردیم و آن آقا که یک صفحه هم فلسفه نخوانده بود داشت اثبات می‌کرد که چه کسی گفته که ما اختیار نداریم، این حرف‌ها همه بیخود است!

اگر اختیار نداریم بنابراین پس تکالیف از کجا آمده است؟! نه‌خیر، همهٔ ما اختیار داریم و خدا برای ما خیر را می‌خواهد و حالا ما مخالفت خدا را انجام می‌دهیم و اگر بگوییم که خدا برای ما شر را می‌خواهد پس چرا تکلیف کرد؟! اگر بگوییم: خدا برای ما خیر را می‌خواهد و ما در اینجا آمدیم و مخالفت کردیم و ...

رد شخص ناآگاه نسبت به فلسفه بر دلالت آیهٔ ﴿وَمَا رَمَيتَ إِذ رَمَيتَ وَلَكِنَّ ٱللَّهَ رَمَى﴾ بر توحید افعالی

بعد راجع به آیه‌ای که در اینجا دارد: ﴿وَمَا رَمَيۡتَ إِذۡ رَمَيۡتَ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ رَمَى﴾[1] ایشان معنا می‌کردند که می‌گویند: این آیه دلالت بر توحید افعالی می‌کند. جوابش این است که رمی داریم تا رمی؛ یک رمی داریم که ما می‌اندازیم و یک رمی خاص است که خدا در آنجا نظرش به آن تعلق گرفته است. آن رمی پیغمبر در آنجا معلوم است که یک رمی خاص بوده که به آن کیفیت انجام شده و به آن نحو بوده است. فرق می‌کند بااینکه همین‌طوری

---

[1] . سوره انفال (۸) آیه ۱۷. مهر تابان، ص ۲۷۲:
«آن زمان که ای پیغمبر تو تیر انداختی، تو تیر نینداختی! بلکه خدا تیر انداخت!»

پیغمبر یک سنگ را بیندازد. چرا وقتی که یک سنگ دیگر را انداخت این‌طور نشد؟! پس معلوم می‌شود که چون آن رمی یک رمی خاص بوده است لذا در اینجا داریم که خیال نکن آن سنگ که انداختی کار خودت بوده آن سنگ را تو انداختی منتها ما در آنجا اثر را دادیم که تمام اینها قائل به تحقق خارجی وجودات درقبال وجود پروردگار هستند منتها به‌نحو اضعف؛ به‌نحو ضعیف‌تر، خفیف‌تر، قلیل و امثال‌ذلک ولی قائل به انقطاع این وجود از آن وجود هستند. آن وجود باری برای خودش یک حالتی هست و این وجودات مادی هم برای خودشان یک حساب‌وکتابی دارند. وجود باری برای خودش اقتضائاتی دارد این وجودات مادی هم برای خودشان اقتضائات و چیزهایی دارند.

بنابراین آنچه که امثال صاحب اشراق را واداشته است بر اینکه قائل به اصالت ماهیت بشوند البته در مورد وجودات نوریه، نه در سایر وجودات...

اشکال از این نقطه به بعد به صاحب اشراق وارد خواهیم کرد، در بحث عدم تنافی بین ماده و تجرد

که بحث بسیار دقیقی است این اشکال را وارد خواهیم کرد که آمدیم در اینجا این حرف‌ها را زدیم خب این حرف‌ها را ادامه بدهید و به سایر موارد ممکنه تسری بدهید. همین‌که شما تنزل را قبول کردید دیگر تا آخرش باید قبول کنید و نمی‌توانید بیایید در وسط خط بایستید و بگویید که این تنزل واجب الوجود آمده است در اینجا توقف کرده و وجود در اینجا عین رتبهٔ ماهوی آنهاست ولی در سایر موارد قائل به اصالت ماهیت هستیم. نه، اگر همین‌که شما قائل به در مورد ابداعیات وجود هستید در سایر موارد هم باید قائل به این باشید. چطور اینکه مرحوم آخوند در اینجا به این نکته اشاره کردند و این دغدغه‌ای بوده که صاحب اشراق را واداشته که ایشان قائل به اصالت ماهیت بشوند.

مسئله اینجاست که مفیض نمی‌تواند ماهیت باشد، وجود هم که اختصاص به ذات او دارد بنابراین این وسط چه نباید تحقق پیدا بکند؟ ماهیت که برای او نیست که بخواهد افاضه بکند و وجود هم که برای خودش است و ما برای هرکدام وجود استقلالی درقبال وجود ذاتی داریم. و جود که برای

اوست و از ناحیهٔ او هم به کسی بخشش نشده است، ماهیت هم که در ذات باری معنایی ندارد بنابراین در چه تحقق پیدا کرد؟ در هیچ! هرچه ما داریم نیم اعدام است. ﴿كَسَرَابِۢ بِقِيعَةٖ يَحۡسَبُهُ ٱلظَّمۡـَٔانُ مَآءً﴾[1] درحالی‌که ما انسان می‌بینیم، حیوان می‌بینیم، شجر می‌بینیم، سماء می‌بینیم، حجر می‌بینیم و ارض می‌بینیم و ترتب‌اثر می‌دهیم. شما که تشنه هستید به‌جای آب، این پلاستیک را نمی‌خورید و [نمی‌گویید که] چه فرقی می‌کند؟ درحالی‌که وقتی تشنه هستید باید آب بخورید و وقتی گرسنه هستید باید نان بخورید و اگر به‌جای آن آب بخورید سیر نمی‌شوید و فقط رفع تشنگی می‌شود ولی سیر نمی‌شوید! به‌جای آب هم اگر نان بخورید بدتر تشنه می‌شود. بنابراین یک اثری در اینجا هست و آن قابل برای انکار نیست لذا از این نقطه‌نظر باعث شده که در مسئلهٔ جعل قائل به مطالب دیگری باشند إن‌شاءالله توضیحش برای جلسهٔ بعد باشد.

---

[1] . سوره نور (٢٤) آیه ٣٩. امام شناسی، ج ١٨، ص ٣١٧:
«مانند سرابی است در زمین هموار که شخص تشنه آن را آب پندارد.»

أللهم صلّ على محمّد و آل محمّد